

PIR نویدی کیلانی
[دیوان]
دیوان نویدی۔ لکھنو: نول کشور، ۱۸۸۰ء۔ ۱۲۵۹
۱۶ ص.
چاپ سنگی.

۱. شرفا رسی. الف. دیوان.

PIR

PIR نویدی گیلانی
آدیوان
دیوان نویدی۔ لکینو: نول کمور، ۱۸۸۰=۱۲۵۹ء
چاپ سنگی۔

PIR ا. شعرا سی. الف. عنوان
۱۰

۲۲۲۱۷
 بچون صنایع مکینان و مکاران فضل خلایق و زما

بموقع غریبات و ضعف ترک اعرف و چند لغز که کتب شریفان را از یاد سودمند برفت سجد



از جلوه خیال نازک سخوریشال زبان آور و مشهور نامی مخلص به نویدی

در طبع می نشینی که کشور طبع من مقبول جهان شد



بسم الله الرحمن الرحيم
در صنعت ترک الف

صد شکر که شد دولت وصل تو سیر
گر دید ز خورشید زخت دیده منور
چشم تو بود ز کس زلف تو نقشه
رویت گل صد برگ قدرت شک صنوبر
هستند بخت و ابر بظهور و لیکن
در مملکت سن توئی بر همه
چون بخت مدد کرد وصل تو رسیدیم
دولت نشود بی مدد بخت مستر
در نظم نویدی بنود هیچ تصور
بشکست ز در سخنش قیمت گوهر
بنا شد

در صنعت ترک با بر موصوفه

خال و خط جان من از تو داری
در دهنم را دو تو داری
از جسد منوستان سالم
ای شکر که وفا تو داری

مستور نام
از قلم سرور
ایمان ناز و نام
گویند به زبان

چشم تو بود ز کس زلف تو نقشه
رویت گل صد برگ قدرت شک صنوبر

چون بخت مدد کرد وصل تو رسیدیم
دولت نشود بی مدد بخت مستر

خال و خط جان من از تو داری
در دهنم را دو تو داری

گر ناز کنی و گر کرشمه
قصه دل و جان با تو داری
خون شوز جفا می یار ایدل
چون طاقت آن جفا تو داری
در وقت شعر خود نویدی
صد نکست جان من از تو داری

در صنعت ترک با فوقانی

ما من مدام اغیار مباحش
غیر من باو گر یار مباحش
دل مارا بجنار نجب کن
پیش ازین در پی آزار مباحش
جانب اهل وقت را مگذار
ای پرچم جفا کار مباحش
عاشقی پیش کن ایدل هر دم
منکر کار کن بیگار مباحش
باسگ یار نویدی بنشین
دور ازان یار وفادار مباحش

در صنعت ترک با ثابلیث

برود عاشقی چون خود گرفتاری نمی بینم
که می میرم اگر یک خطه دیدار نمی بینم
بهر یار یک گفتم راز خود و رسوا شدم آخر
در یغا محرم خود در جهان یار نمی بینم
اگر شد هدم اغیار آن بدو عجب بنو
که گل در بوستان هر بخار نمی بینم
رخ زیبای او یارب چشم بد بود این
که همچون او گلی در پیچ گلزار نمی بینم
چه حاصل ای نویدی از صفا گوهرت
دین بازار چون او را خریدار نمی بینم

در وقت شعر خود نویدی
صد نکست جان من از تو داری
خون شوز جفا می یار ایدل
چون طاقت آن جفا تو داری
در وقت شعر خود نویدی
صد نکست جان من از تو داری
ما من مدام اغیار مباحش
غیر من باو گر یار مباحش
دل مارا بجنار نجب کن
پیش ازین در پی آزار مباحش
جانب اهل وقت را مگذار
ای پرچم جفا کار مباحش
عاشقی پیش کن ایدل هر دم
منکر کار کن بیگار مباحش
باسگ یار نویدی بنشین
دور ازان یار وفادار مباحش
برود عاشقی چون خود گرفتاری نمی بینم
که می میرم اگر یک خطه دیدار نمی بینم
بهر یار یک گفتم راز خود و رسوا شدم آخر
در یغا محرم خود در جهان یار نمی بینم
اگر شد هدم اغیار آن بدو عجب بنو
که گل در بوستان هر بخار نمی بینم
رخ زیبای او یارب چشم بد بود این
که همچون او گلی در پیچ گلزار نمی بینم
چه حاصل ای نویدی از صفا گوهرت
دین بازار چون او را خریدار نمی بینم

در صنعت ترک بسیم

دلم از عشق بینوا شده است	بعنعم و در مبتلا شده است
گشته از اهل در و بیگانه	تا با غیبا آشنا شده است
مے راحت نخورده ام کینم	این کس و میر تا بنا شده است
دلم از دست آن کمان ابرو	بدون ناوک بلا شده است
دل زار نویدی اسه خیال	تا توان از غم شما شده است

ای دل زار
این در کس
بسی بخت
بخت بدست
بخت بدست
بخت بدست

در صنعت ترک حاج جمله

ای دیده باز و ال رخسار کیتی	وی دل بدام عشق گزینا کیتی
ای گل شکفته غنچه دل ز بسیم	بهر حسد ابگو ز گلزار کیتی
تو در می و سینه نوکاران هر طرف	یارب نصیب سینه افکار کیتی
تین ستم کشیده برابر و گره	ای تن دغوی در پی آزار کیتی
زینگونه تا بکام نویدی بکج غم	در آرزوی لعل شک بار کیتی

ای دیده باز
ای گل شکفته
تو در می و سینه
تین ستم کشیده
زینگونه تا بکام

در صنعت ترک خا مجرب

سوز دلم پیش تو روشن نمی شود	از رنگ لیک نقش شستن نمی شود
سوز دلم پیش تو روشن نمی شود	از رنگ لیک نقش شستن نمی شود

سوز دلم
از رنگ لیک
نقش شستن
نقش شستن

دیر و ز آمدی بسدم تیغ کین کین	هرگز هوای آن رسمن نمی شود
گلها شکفته هر طرف و عاشق خرن	بی عاضت بدیدن چیدن نمی شود
از کوی تو زلفت نویدی هیچ جا	مانند بلبل که ز گلشن نمی شود

در صنعت ترک ال محله

ای رخت آفتاب عالم تاب	روی از مبتلای خویش متاب
چون مرا هست میل ابرویت	کی کنم جا بگوشت محراب
روز و شب سر برستان توام	باتن ناتوان و چشم بر آب
جانب عاشقان بی سزد و پا	نظری کن که هست عین صواب
بی تو جانان مست از نیست مرا	گشته ام از غم تو بخور و خواب

در صنعت ترک ال معجم

دل خون شد و راز دل من مانده مان	بر حال دلم رحم کن ای یوسف ثانی
یکبار بکشد همچو کمان جانب خوشم	تا چنبره مرا در پی تیرت بدانی
شرح غم هجران تو در نامرغوب	آن نیست چاشنی که توان گفت زبانی
از در غم عشق تو با چهره زردم	زینگونه ولی قصه را آتودانی
نیکبانش نویدی بگمان سرکوش	باشد که آن مرتبه خود را برسانی

ای دل زار
این در کس
بسی بخت
بخت بدست
بخت بدست
بخت بدست

ای دل زار
این در کس
بسی بخت
بخت بدست
بخت بدست
بخت بدست

در صنعت ترک ضابطه

<p>دل که آشفته آن طره طراشه قصه عشق من و حسن پنهانیست عجب نیست که پیراهن نو و چاک کند پسته میکن غافل مشو از حال لم از عشق تو نو پیری نتوانست</p>	<p>به بلای عجب عشق گرفتار شده که همه شهر ازین قصه خبر دار شده گل به نیگونه که از شرم رخت نداشت که از اندوه غم عشق تو بیمار شده ز آنکه افسانه بهر کوه و بار شده</p>
--	--

طراز و وزن
و معنی عیار
که کیه بر
یشتر

ضمیمہ و
نخستین و
فصل دوم
و بازاران
گرایان
برایان

۱۶	د صنعت تر ک طار بر طبقه
<p>و تو ان با فیت چنین بیدل و دین تو ان فیت در جهان یک گل بنجا چنین تو ان فیت با چنین جرم و گنه خلد برین تو ان فیت که مقامی بصفا بهتر ازین تو ان فیت پاک باز سے چو تو وزیر زین تو ان فیت</p>	<p>مستی همچو من از خیزن تو ان فیت نیسان استگار نشنیدم هرگز مستم و جویم سر کوی تو و غمی غزل بر در سینه بنخوان و اند نویدی نظر پاک ترا</p>

۱۷ در صنعت ترک خطا بر محمد

مراچ شب بود از دوگاه روزیاه	که بجاست روشنی طلعت رخ آن ماه
حدیث زلف ترا در میان منی آرم	که قصه دور و درازست عمر بس کوتا

تو نیز کنت شوق مرا همیدانی به جمال ترا هر که دید حیران شد بدان قافله نویدی در استمات تو	ازین حدیث که گفتم حرف ابو و انکا چه نازنین شده لاله الهه ز دست طالع زشت و جفا می نخت سیه
---	--

۱۸ در صنعت ترک عین مسد

بس که محشر تو بود و در دل من
 دلغ سوخای بیتان لالهفت
 پر تو ماه جمال تو بود
 چو دهم جان بهوای متدا
 چون نویدی بعنم در بیتان
 سر کوی تو شد منزل من
 تا قیامت زرو و از دل من
 شیب روشنی محفل من
 تا ابد سرو و دراز گل من
 مهب تلا شد دل صیقل من

در صنعت ترک غنیمت معجزه	۱۹
-------------------------	----

از رخت آفتاب شمرند
پیش رخساره عرق ناکت
که در جبهه تو خط اب لم
نشگد گل پیش عارض تو
هم که خط هم ترا نویدی دید

در صنعت ترک نون

۲۵

و پیش رخت هست چه خورشید محقق
سر در قدرت بازم و پیش تو میرم
چشم شده بر صورت خوبت متحیر
هر عاشق بیدل که بوسه لب علت
حاشا که رسد بدول غمیده عبا
که گیت که گرد و بحال تو برا
گر دولت وصل تو شود باز همیشه
در خیال بشر آمده از هم بهتر
کام دل خود یابد وادع سر خورده
در راه وفا می تو که م خاک شود

در صنعت ترک واو

۲۶

ساقیا برکش می گفتم مرا
تا ز غم غالی کنم بکیم
مخت شام فراق چنان نشد
جان من جانم رسید آخر باب
مغیت نیم بایست شمر و نه نشین
مگذران در دل غم ایام را
ای رنیت از باده پر کن جام را
نیت صبح ظاهر این شام را
از لببت حاصل نکردم کام را
صحبت رندان در دوا شام را

در صنعت ترک بارهوز

۲۷

بنی تو جهان مست از نیست مرا
از سگ کوی گشت دم بر او
طاقت انتظار نیست مرا
بیش ازین است باریت مرا

کار من عاشقی بود شب و روز
در غمیری چوب تلک شتم
چون نویدی بکنج محنت غم
غیر ازین کار و باریت مرا
غنم یار و دیار نیست مرا
بسز خیال تو یار نیست مرا

در صنعت ترک لا

۲۸

طوف حریم کوی تو دل مبدم کند
با خود غم و مان تو همراه می برد
در ملک عشق بوشه وقت خود شوم
مانند حاجی که طواف حرم کند
هر تنگدل که رو بدیار عدم کند
چون یار تیغ از پی قتل علم کند
زبان در حریم کوی تو از سر قدم کند
بینا شود و لم چه بیند جمال تو
شاید که یار ترک جفا و ستم کند
از حال خود بگوی نویدی حکایت

در صنعت ترک یا

۲۹

رو نمود آن مه سپهر جمال
دانشش راز دست نگذارم
از بستان زمانه مهر و وفا
شکر شد که دست داد وصال
در رهش گرسه شود با بال
مطلب زانکه هست امر محال
گر خورد جام باده مالا مال
و صل را هجر هجر است وصال

	<p>دودا تره در صنعت مدور و این نظمی است که از هر جا که خواهند مسیر و موزون بر سر آید</p>	
--	--	--

غزل در صنعت ارماد

ز من برون صبر و دل امانس آ دلبر
ولم برون جانم هم اقامت ۲ عارض
بود چشم و دهان و از گرس چشمه
دهان و چشم آن مده و آنچه جادو
خط و خال نگارنش اسنبل نقطه
زرد و بجز او دارم آ حالت ۲ خاطر
ترا مهر و مده انداز جان آ چاکر آینه
ز زلفانت شده پیدا آفت فشت
ز حق لطفی می خواهد آ ساقی ۲ بادو

غزل

ای بابا چون صنوبری خست چمن مهر
زلف وانی همچو عنبر لب چو شکر

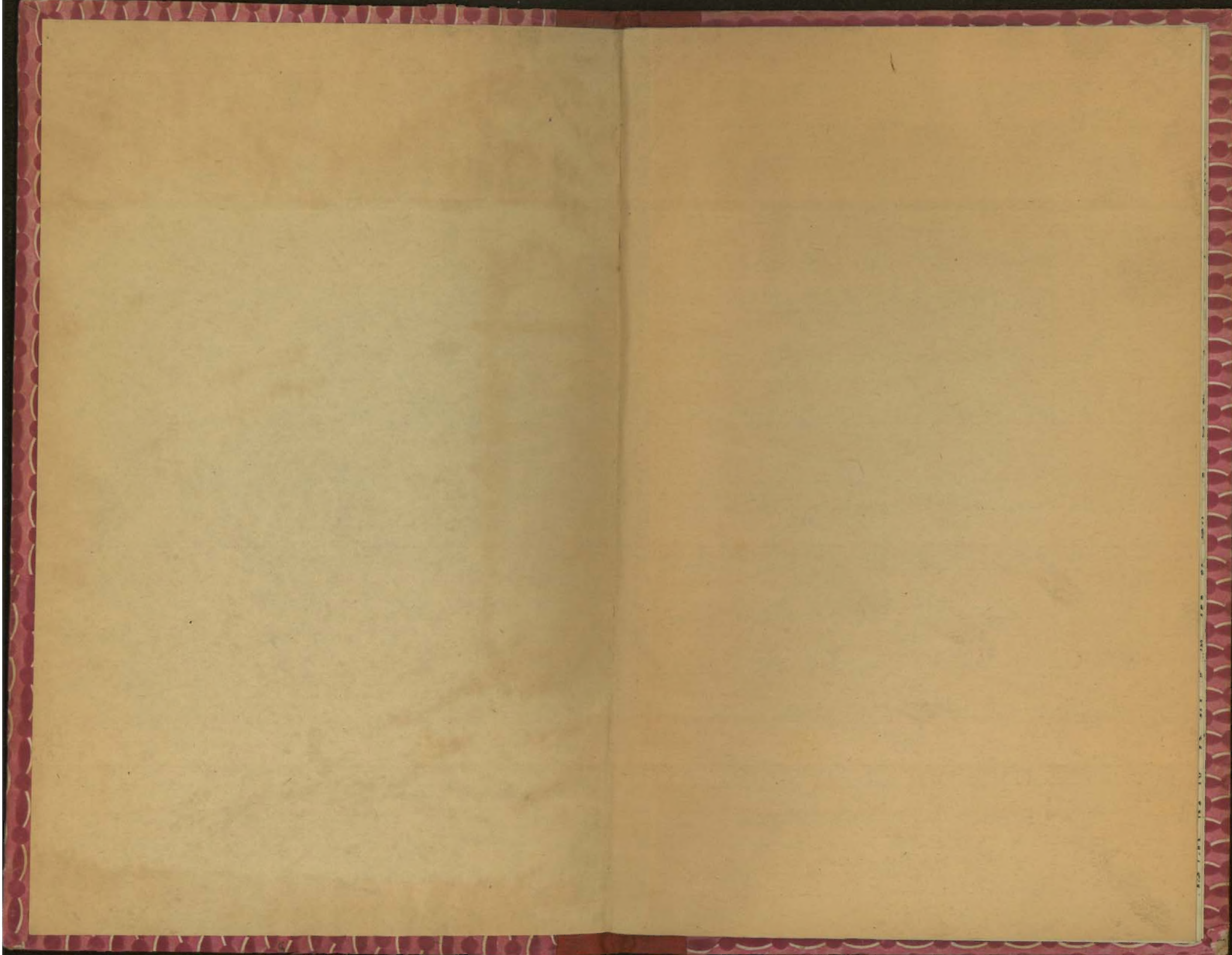
آفتاب عاشقانی ما هتاب لب لبران
در میان رنوخ اندر کشید و رخ و
ت و پ آمدن گار من مراد عشق تو
آ لب بر لب بنهاده باشد تیر
ای نگار اگر تو مارا یک شبی جهان
شاعران بسیار گفته شعرهای نیک

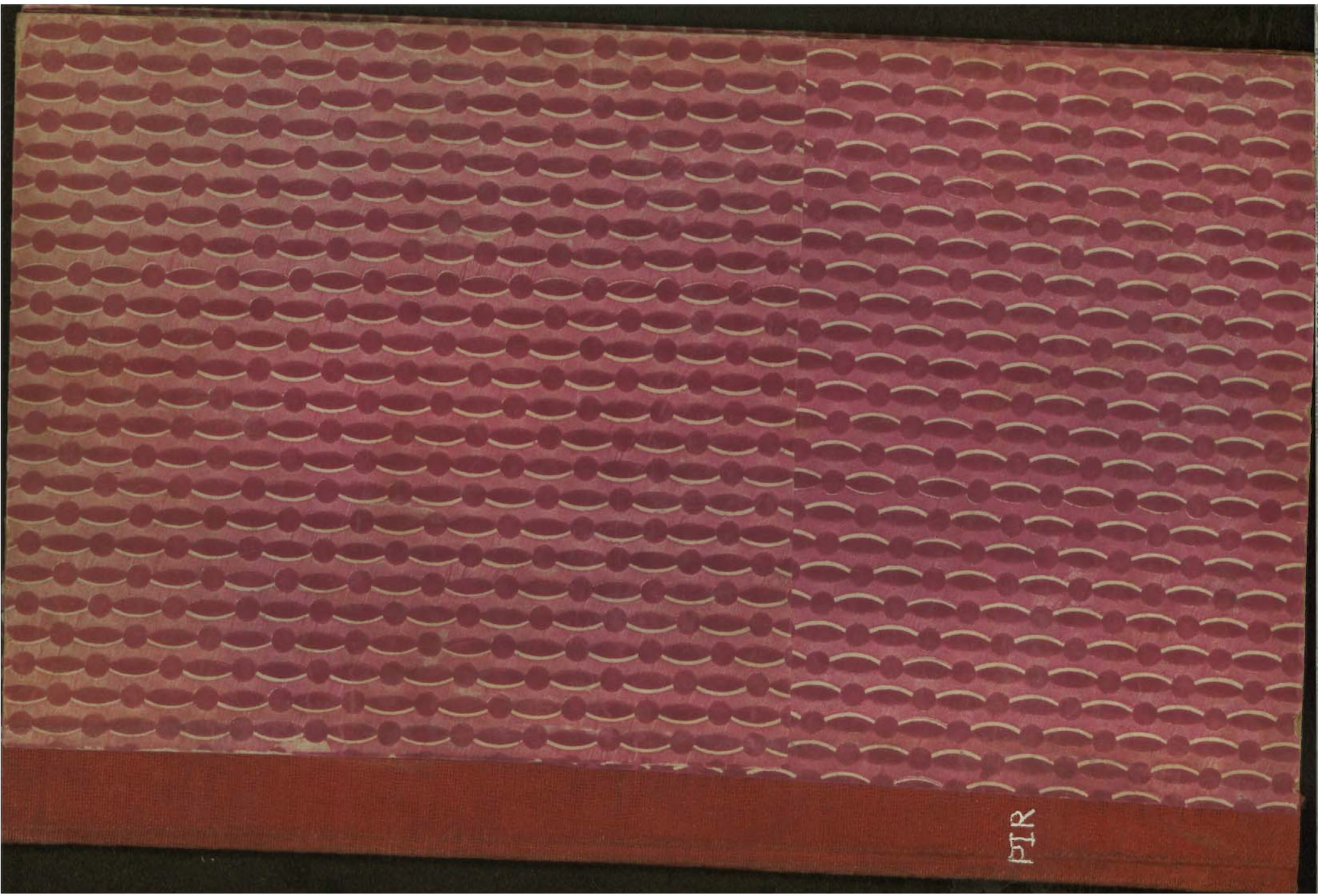
غزل در صنعت تکرار

ای از رخ تو در دل گلف از انا
ای گلزار بی گل روی تو تا بک
شب ریخته بیا و قدت سرونازین
باشد زباغ حسن تو گلچین قیب من
و شب خیال زلف تو میباشتم که بود
دور از دیار و یارم و بی یار و یکسم
گریه چانه سرور دخته خون دل

غزل در صنعت ارماد

غزل در صنعت ارماد





PIR